

رومنها كى عامانه سهمانه



www.romankade.com



نویسنده: شکیبا پشتیبان
کاربر: انجمن های عاشقانه
مرد بلا زن ناقلا

WWWROMANKADE.COM

des:elham.j.byt

طراحی و صفحه آرایی : رمان های عاشقانه

آدرس سایت: www.Romankade.com

کانال تلگرام : @ROMANHAYEASHEGHANE

تمامی حقوق این کتاب نزد رمان های عاشقانه محفوظ است

بسم الله الرحمن الرحيم

نام داستان کوتاه:

مَرَدِ بَلا ، زَنِ نَاقُلا

ژانر:

طنز

نویسنده:

ش. پشتیبان " ترانه "

سال تحصیلی:

۹۷/۱۳۹۶

باز نویسی شده توسط نوپا عطر یاس.

مرد بلا، زن ناقلا

و اینک شکیبا پشتیبان « کوه یخ » بعد از رمان های ، سوگی، همیشه بی قرار « جلد دوم سوگی » ، فریاد یک برگ زرد « فیلم نامه » ، شبی در تاریکی ، و ... باری دیگر دست به قلم شد تا بیافریند فیلم نامه ی « مرد بلا، زن ناقلا » را و از شما خواننده های محترم تقاضا دارم بخوانید با جان و دل این فیلم نامه طنز را. امیدوارم که به دل تون بشینه.

=====

بیوگرافی؛

نام نویسنده « فیلمنامه نویس » ؛ شکیبا پشتیبان

اسم مستعار؛ ترانه

محل سکونت؛ استان گیلان « رشت »

نام فیلمنامه؛ مرد بلا، زن ناقلا

تاریخ نوشت؛ سال ۱۳۸۹.

تاریخ اجرا؛ سال ۱۳۹۰

=====

پیش گفتار؛

=====

این فیلم نامه در سال ۱۳۹۰ در وزارت ارشاد علمی و فرهنگ استان گیلان در معرض جشنواره قرار گرفته شد و با هنر بازیگران گیلانی به کارگردانی شکیبا پشتیبان اجرا شد.

نام این فیلم نامه قبلاً « رویای لیلا » بوده که حالا تغییر دادم به « مرد بلا، زن ناقلا ».

که امید وارم مورد پسند شما خواننده های عزیز قرار بگیره.

در پناه حق.

مقدمه؛

=====

ما در این زندگی، در دنیایی قرار گرفته ایم، که روزگار خواه یا ناخواه، سرنوشت ما را می سازد و ما در این سرنوشت نقش شخصی

را داریم که خود مالک آن هستیم و با دستان خود پل های زندگی مان را می سازیم.

روزگار ما را نمی سازد، بلکه این خود ما هستیم که روزگار را با سرنوشت خود می سازیم.

روزگاری از جنس قهر، دوستی، آشتی، سازندگی. و بنای این ها چیزی است به نام عشق. عشقی از جنس صفا.

=====

شخصیت های فیلم نامه بر اساس نقش های شان؛

یک. لیلا

دو. نوروز

سه. گلی

چهار. فیروز

پنج. جوانی لیلا و نوروز

شش. کودک

هفت. همسایه

این شخصیت ها بر اساس نقش های فیلم نامه اولویت بندی شده است و هر کدام نقش هایی را دارند.

=====

شروع√

اپیزود اول:

لیلا - نوروز (در دوران جوانی)

=====

شعر متن:

بعضی از آدم ها ترجمه شده اند؛
بعضی از آدم ها فتوکپی آدم های دیگرند؛
بعضی از آدم ها با چند درصد تخفیف به فروش می رسند؛
بعضی از آدم ها فقط جدول و سرگرمی دارند؛
بعضی از آدم ها خط خوردگی دارند؛
بعضی از آدم ها را چند بار باید بخوانیم تا معنی آنها را بفهمیم
و بعضی از آدم ها را باید نخوانده کنار گذاشت .
از روی بعضی از آدم ها باید مشق نوشت.
و از بعضی از آدم ها جریمه!
بعضی از آدم ها را هم باید چنان دورش دایره قرمز کشید که به کل محو شوند.

=====

لیلا داخل اتاق نشسته است و درب آن ها کاملا باز است ، در کنار لیلا یک بشقاب پر از دانه های انار با یک قاشق است و لیلا در حال خوردن انار است.

او دوره های آخر حاملگی را می گذراند . او یک دست بر کمر و یک دست را بر روی پیش دستی می برد و آن را کنار پشتی می گذارد و همان طور دست به کمر بلند می شود و می رود روی ایوان و شوهرش را صدا می کند:

- نوروز، نوروز کجایی؟

نوروز هم با صدای بلند می گوید:

- بله لیلا خانوم؟

مرد بلا زن ناقلا-شکيبا پشتيبان

- کجایی؟

نوروز هم دوباره با صدای بلند می گوید:

- حمام (مکث) دارم شلنگ آب رو درست می کنم.

- بیا کارت دارم.

- بذار درستش کنم آخه.

- ای بابا تو بیا.

- یه لحظه صبر کن.

- نمی خواد بیا اینجا کارت دارم..

- یه دقه وایستا الان دیگه تموم می شه.

- باشه.

نوروز حرکت کنان همان طور که می آید می گوید:

- بله. چی کارم داری؟ اومدم.

- برو برام کمپوت بخر.

- بترکی زن. من دیروز خریدم که.

- خوردم تموم شد.

- همه رو خوردی؟

- آره. برو بخر.

- باشه.

- خب برو دیگه.

- ای بابا. وایستا من دستامو بشورم. پیام بالا لباسامو عوض کنم. بعد برم.

- پس فوری.

- بیا منو بزن.

- زدن نداری آخه. زود زود.

- خیلی خب.

نوروز می رود دستانش را می شوید، پاهایش را می شوید، لیلا بر روی ایوان دست به کمر می نشیند، نوروز می رود بالا ، پنج دقیقه طول می کشد با لباس های نو از اتاق بیرون می آید و از جا کفشی ، کفش خود را بیرون می آورد و می پوشید و می گوید:

- فقط کمپوت می خوای دیگه؟

- بذار فکر کنم.

بعد مکث طولانی می کند و دوباره می گوید:

مرد بلا زن ناقلا-شکیبا پشتیبان

- خب، کمپوت. پرتغال. آناناس. لیمو ترش. راستی. انارمون هم تموم شد.
- اوه ... تو همه ی اینا رو یه جا می خواهی؟
- خب آره.
- نوروز عصبی و با صدای تقریبا بلندی می گوید:
- چه خبرته؟ زن حامله که این همه میوه نباید بخوره.
- عه وا سرم داد نزن بچه ام لق شد.
- بچه ات که هر روز داره لق لق می زنه.
- کمی مکث می کند و دوباره می گوید:
- دیگه چیزی نمی خوای؟
- نه.

=====

وضعیت سیاه می شود.

دو ساعت بعد.

نوروز می آید و کفش خود را در می آورد و می رود بالا و مب رود داخل اتاق و می بیند که لیلا خواب است و ملحفه را بر خود پوشانده است .

نوروز می رود آشپزخانه و در یخچال را باز می کند . میوه ها را می گذارد داخل یخچال و می رود اتاق می نشیند و بعد از مدتی لیلا از خواب بیدار می شود و می گوید:

- میوه هام کو؟
- توأم که فقط به فکر میوه ای. یه وقت به فکر من نباشا! گذاشتم تو یخچال.
- برو واسم انار بیار
- شکمه این یا انبار باروت.
- شکمه. انقد هم باید بخورم تا خودم و بچه ام تقویت بشیم.
- مگه غیر این گفتم؟
- برو حرف نباشه.
- واقعا که

مرد بلا زن ناقلا-شکيبا پشتيبان

- انقد واسه من پرفسور بازی در نیار، برو واسم. میوه بیار.
 - باشه.
 - و بعد می رود داخل آشپزخانه در یخچال را باز می کند و انار بر می دارد و بعد سمت کابینت می رود و یک قاشق و بشقاب بر می دارد و می برد به لیلا می دهد و سر جای خود می نشیند لیلا آن را می شکند و با قاشق می خورد که نوروز می گوید:
 - چه خبرته؟!
 - ها؟!
 - اول اونی که دستت هست رو بخور بعد یه قاشق دیگه بخور.لیلا دست بر شکم خود می گذارد و ناله می کند و با درد می گوید:
 - ای وای شکمم.و بعد دستش را بر کمر می فشارد و می گوید:
 - ای وای دارم می میرم.نوروز نگران و پریشان گفت:
 - چی شده؟ - درد می کنه. درد دارم. دارم می میرم. وای مُردم. ای وای بچه ام. ای وای شکمن. ای وای نوروز. وای به دادم برس. ای وای بچه ام لق شد. وای خدا.
 - آروم باش خانوم. آروم. تحمل بیار الان زنگ می زنم اورژانس.
 - ای وای.
 - و در خود می پیچید و ناله کنان می گوید:
 - نوروز یه کاری بکن. ای وای بچه ام.و بیشتر گریه می کند و با گریه و زاری می گوید:
 - عه وا ، دیگه تکون نمی خوره.
 - الان اورژانس میاد.
- =====
- وضعیت سیاه می شود.
- دو ۲ روز بعد :
- لیلا داخل اتاق نشسته است و دارد به بچه شیر خشک می دهد و در همان حین می گوید:
 - آخ الهی مامان قربونت بره. بخور ، بخور خوشگلم بخور.نوروز می آید و کنارش می نشیند و می گوید:
 - الان دیگه باید براش اسم انتخاب کنیم.

- آره
- خو پس اسمش رو بذاریم فرهنگ.
- ها؟! چته؟ نیومدی داری اسموانتخاب می کنی!
- مگه نگفتی اسمش و من باید انتخاب کنم؟
- اون مال اون موقع بود. الان دیگه اسمش و من باید انتخاب کنم.
- مثلا چی می خواهی بذاری؟!
- آفرین گل گفتی. اسمش و می داریم فیروز.
- نخیر فرهنگ.
- فیروز.
- فرهنگ
- فیروز
- فرهنگ
- فیروز
- فرهنگ
- فیروز
- فرهنگ
- ببین نوروز ، اگه اسمش و بذاریم فرهنگ ، همه بهش می گن ، فری آهنگ، اما اگه اسمش فیروز باشه، قشنگ ترخ، تازه به اسم تو هم نزدیک تره. نوروز فیروز.
- از کجا معلوم بهش نگن فری نیمروز.
- کسی جرات نمی کنه رو بچه ام اسم بذاره.
- خیلی خب بابا حق با تو اصلا. من شکست خوردم.
- آخی، ببین چه قشنگ شیر می خوره، شبر بخور فیروز جان، الهی مادر دورت بگرده- الهی پیش مرگت بشم. بخور. الان بابات رو می فرستم برات آبمیوه بگیره
- آبمیوه چیه! بچه باید شیر بخوره قوی بشه. مرد بشه. بزرگ بشه. دکتر مهندس بشه.
- اومدیم گاو چران هم نشد! مئه خودت!
- نه دکتر مهندس می شه
- عه... آره. بچه ام بزدگ بشه. دکتر بشه. مهندس بشه. مامان براش لباسلی شیک بخره. شیک پوش بشه.
- لیلا جعبه شیر را کنارش گذاشت و رو به نوروز گفت:
- الهی قربونش برم. خوابید
- و بعد بچه را می گذارد داخل گهواره و او را به آرامی نوازش می کند و می نشیند و بعد از اندکی نوروز می گوید:

مرد بلا زن ناقلا-شکیبا پشتیبان

- می گم یه وقت فکر و خیال نزنه به سرت؟
- چه فکر و خیالی؟
- ابن که اول بگه مامان.
- خب بله همه ی بچه ها اول می گن مامان.
- نخیرم. بچه من باید اول بگه بابا.
- هیچم این طور نیست.
- خیلی خب ساکت بچه خوابه.

=====

وضعیت سیاه و سفید.

=====

بیست ۲۰ سال بعد.

=====

شعر متن:

شور و حالی دارد.
عشق و شوقی خواهد
و منم می خواهم کمی بازی بکنم
کاش می شد بخرم
ولی اکنون که دگر مالی نیست
شب عید نزدیک است
پدرم هم بی پول
چاره ای باید جست
بهتر این نیست که دست ساز باشد؟
فیمتش ارزان تر
سر صدایش بیشتر
شور و حالش افضل
چسب، کاغذ، باروت

مرد بلا زن ناقلا-شکیبا پشتیبان

سیخ کبریتی که در این نزدیکی است
و همه چیز حاضر
من تلاش خود را خواهم کرد
بیشتر از درس و کتاب
زود تر از باد بهار
فکر کنم حاضر شد
بهتر است که امتحانش بکنم
کبریت را باید برد
جور دیگر باید زد ...
من نمی دانم که چرا می گویند
این مواد پر سوز است
نکند فکر کردی
من در این شعر بلایی سر خود می آرم
ولی دیدی که من سالم سالم هستم
شب روشن نزدیک است
همه عالم آتش
چه عجب جنگی بکنم من امشب
تق و تق ترقه
بوم و بوم نارنجک
فیس و فیس دینامیت
حال نوبت با من
بکشم این ضامن
دور خواهم شد از این بمب قوی
و دلی سیر بخندم بر افراد
این ترقه روشن
حال باید پرتابش بکنم
بین آن جمعیت چشم هایی معصوم
چهره ای چون مهتاب دخترک را می گویم
که در آن جمعیت

شاد بود و خندان
فرنیه اش پاره
دیدگان دخترک پر خون است
دیدگان مادرش هم چون باران
کاش ماموری بود
که در آن نزدیکی
می گرفت این ها را
دکترش می گوید
عملی در پیش است
چشم ها را باید شست
جور دیگر باید دید.

شعر: شور و حالی دارد.

شاعر: سهراب سپهری

=====

بیست سال گذشته است.

بیست سال هر چه خوشی و بدی بوده بالاخر گذشته.

در طی این سال ها زندگی را بد و خوب چرخاندند و گذران کردند.

سیل و باد کنار هم جوششی پدید آوردند و بیست سال را چون رعد و برقی گذرا جلوه دادند و سپری کردند.
لیلا و نوروز پیر شده اند و پسر آن ها فیروز بزرگ شده و ازدواج کرده است. دکور خانه آن ها تغییر کرده است.

ادامه ی اپیزود اول: ✓

لیلا - نوروز (در پیری)

روز . داخلی . حیاط خانه.

=====

لیلا در حال جارو زدن حیاط خانه بود و مشغول کار. وقتی جارو زدن او تمام شد جارو را در کناری رو به درختی تنومند تکیه داد و به سمت شلنگ آب رفت و درون آبپاش آب ریخت و به گل های حیاط یکی پس از دیگری را آب داد و آبیاری کرد و بعد اینکه آب داد آبپاش را کنار حوضی قرار داد . سپس رفت روی ایوان نشست تا کمی استراحت کند بعد از لحظه ای برگری از روی درختی بر زمین افتاد لیلا بلند می شود چند قدم جلوتر می رود شاخه برگ را از روی زمین بر می دارد و در سطل زباله می اندازد نگاهی به دور و اطراف خود می کند و روی ایوان می نشیند.

همان اپیزود:

پشت خانه

نوروز

نوروز سیم ها را از هم جدا می کند. جلوتر می رود جاروی چوبی را بر می دارد. آنجا را جارو می زند و کثیفی ها را می روید. درخت های کوچک و علف های هرز را با داس (تبر) می برد. و بعد دوباره آنجا را تمیز می کند. بعد آن که پست خانه را تمیز کرد آرام و آهسته به سمت حیاط خانه رفت و خانومش لیلا را صدا کرد و گفت:

- خانوم. خانومم کجایی.

نگاهی به دور و اطرافش می کند و باز صدایش می کند:

- نیستی؟ یا به ما کم محلی می کنی؟

می رود جلوتر و باز او را صدا می کند:

- لیلا. لیلا. لیلی من کجایی؟

لیلا آمد و گفت:

- بله. بله. چیه؟ اومدم. چی کار داری؟

- کاری نداشتم.

- پس مریضی صدام می کنی؟

- دلهره داشتم.

- چرا؟

- فکر کردم ماری، افعیی چیزی تو رو بلعیده.
- تو نمی خواد نگران من باشی.
- خب منم دل دارم.
- بعد نگاهی مایوسانه به او می کند که لیلا با تشر می گوید:
- خیال نکن من خرم زود بگو چی کار داری؟ باید برم کار دارم.
- شما تاج سر مایی. این حرفا چیه!؟
- دوباره داری سدم شیره می مالی ها!
- نه والا.
- بگو چی می خواهی.
- بیا بریم رو ایوان بشینیم تا برات بگم.
- می روند روی ایوان می نشینند که لیلا گفت:
- خب نشستیم بگو.
- نوروز با ادا و اطوار گفت:
- لیلی جونم. الهی فدات بشم یه خوروه پول داری بهم بدی؟
- لیلا عصبانی و با صدای بلند گفت:
- چی؟ دیگه چه گندی زدی؟
- هیچی به خدا می خوام برم تخته بخرم یه بلته جدید بسازم.
- نمی خواد. لازم شد خودم می خرم.
- نوروز کمی قربان صدقه اش رفت و بعد گفت:
- لیلی من خو تخته نمی خرم یه خورده پول بده نیاز دارم.
- ها؟ دیدی گفتم یه گندی زدی! حالا بگو پول و می خوای چی کار کنی؟
- هیچ کار.
- نوروز نگاهی به پشتش می کند و با خود می گوید:
- چه طوری سرشو کلاه بذارم؟ آها فهمیدم.
- بر می گردد رو به لیلا بشکن می زند و با چشمک دلربایی که لیلا صد در صد راضی می شد گفت:
- پول بده برات مانتوی خوشگل بگیرم.
- لیلا که برق شادی در چشمانش نمایان شده بود با شوق و ذوق می گوید:
- راست می گی؟
- کاسه تو بیار ماست بگیر. خب آره. دروغم چیه!
- لیلا ذوق زده و با قیافه ای شاد رو به نوروز گفت:

مرد بلا زن ناقلا-شکیبا پشتیبان

- نوروز؟
- ها؟ چیه؟
- نوری من؟
- بله؟
- چراغ خونه من؟
- حرفت و بگو.
- حالا که می خوام برام مانتو بگیری به جاش برام شالگردن می گیری؟
- آره می گیرم.
- و بعد نوروز سرش را پایین نهاد و گفت:
- خوب سرش و کلاه گذاشتم.
- و بعد رو به لیلا گفت:
- خب پولاتو رو کن
- لیلا پول را از جیب شلوارش بیرون آورد و گفت:
- بیا.
- کمه یه خورده بیشتر کن.
- لیلا ده تومن اضافه کرد:
- بیا.
- کمه بازم بیشترش کن.
- لیلا ده تومن دیگر داد و گفت:
- بیا.
- کمه یه کم بیشترش کن.
- باشه.
- ده تومن دیگر داد و گفت:
- بیا.
- پنج تومن دیگه بده.
- اینو بدم دیگه نمی دموها!
- باشه.
- لیلا از دامن جیبی اش پنج تو من دیگر به نوروز می دهد که نوروز می گوید:
- باشه. دیگه نده.
- انقد به کار و بار من گیر نده.

مرد بلا زن ناقلا-شکیبا پشتیبان

- دستت درد نکنه.
- نوروز؟
- ها؟
- شالگردن و برام می خری دیگه؟
- آره می خرم. خداحافظ
- و دو قدم می رود جلو که:
- نوروز برام بخری ها!
- باشه می خرم. فعلا
- یک قدم رفت جلو که:
- نوروز یادت نره!
- نه یادم نمی ره.
- و دو قدم دیگر رفت جاو که:
- نوروز؟
- وروز کلافه می شود و حرصی می گوید:
- ها! چیه؟
- هیچی
- من رفتم.
- دو قدم رفت جلو که:
- نوروز؟
- نوروز و درد و مرض و کوفت و زمرمار . بگو.
- هیچی ساعت چنده؟
- شستم رو بنده.
- بی مزه.
- باشه. ساعت ۱۶:۳۰ من رفتم.
- و یک قدم جلوتر که:
- نوروز؟
- نوروز با اشاره دست می خواهد او را گول بزند سپس لب گشود و گفت:
- لیلا، اون چیه؟
- کدوم؟

نوروز با اشاره دست گفت " اون " و وقتی حواس لیلا پرت شد نوروز فوری دوید و از خانه خارج شد. لیلا وقتی متوجه شده که نوروز گولش زده و آن قسمت چیزی نبوده حرصی شد و فحشی زیر لب زمزمه کرد.

- بی شعور گولم زد.

=====

شعر متن طنز:

روزگارم خوش نیست
ژتونی دارم ، خرده پولی ،
سر سوزن هوشی
دوستانی دارم بهتر از شمر و یزید
دوستانی هم چون من مشروط
و اتافی که همین نزدیکی است ،
پشت آن کوه بلند.
اهل دانشگاهم !
پیشه ام گپ زدن است.
گاه گاهی هم می نویسم تکلیف، می سپارم به شما
تا به یک نمره ناقابل بیست که در آن زندانی است،
دلتن تازه شود ،
چه خیالی ، چه خیالی
می دانم که گپ زدن بیهوده است.
خوب می دانم دانشم کم عمق است.
اهل دانشگاهم،
قبله ام آموزش ، جانمازم جزوه ، مَهرم میز
عشق از پنجره ها می گیرم.
همه ذرات مَخ من متبلور شده است.
دزسهایم را وقتی می خوانم
که خروس می کشد خمیازه
مرغ و ماهی خوابند.

مرد بلا زن ناقلا-شکیبا پشتیبان

استاد از من پرسید :

- چند نمره ز من می خواهی؟

من از او پرسیدم :

- دل خوش سیری چند؟

پدرم استاتیک را از بر داشت و کوئیز هم می داد.

خوب یادم هست

مدرسه باغ آزادی بود.

درس ها را آن روز حفظ می کردم در خواب

امتحان چیزی بود مثل آب خوردن.

درس بی رنجش می خواندم.

نمره بی خواهش می آوردم.

تا معلم پارازیت می انداخت همه غش می کردند

و کلاس چقدر زیبا بود و معلم چقدر حوصله داشت.

درس خواندن آن روز مثل یک بازی بود.

کم کمک دور شدیم از آنجا ، بار خود را بستیم.

عاقبت رفتیم دانشگاه ، به محیط خس آموزش ،

رفتم از پله دانشکده بالا ، بارها افتادم.

در دانشکده اتوبوسی دیدم

یک عدد صندلی خالی داشت.

من کسی را دیدم...

که از داشتن یک نمره ۱۰م دانشکده پشتک می زد.

دختری دیدم که به ترمینال نفرین می کرد.

اتوبوسی دیدم پر از دانشجو و چه سنگین می رفت.

اتوبوسی دیدم کسی از روزنه پنجره می گفت «کمک»!

سفر سبز چمن تا ککو،

بارش اشک پس از نمره تک،

جنگ آموزش با دانشجو،

جنگ دانشجویان سر ته دیگ غذا،

جنگ نقلیه با جمعیت منتظران،

حمله درس به مُخ،
حذف یک درس به فرماندهی رایانه،
فتح یک ترم به دست ترمیم،
قتل یک نمره به دست استاد،
مثل یک لبخند در آخر ترم،
همه جا را دیدم.
اهل دانشگاه!
اما نیستم دانشجو.
کارت من گمشده است.
من به مشروط شدن نزدیکم،
آشنا هستم با سرنوشت همه دانشجویان،
نبض شان را می گیرم
هزیان هاشان را می فهمم،
من ندیدم هرگز یک نمره ۲۰،
من ندیدم که کسی ترم آخر باشد
من در این دانشگاه چقدر مضطربم.
من به یک نمره ناقابل ۱۰ خشنودم
و به لیسانس قناعت دارم.
من نمی خندم اگر دوست من می افتد.
من در این دانشگاه در سرایش کسالت هستم.
خوب می دانم کی استاد کوئیز می گیرد
اتوبوس کی می آید،
خوب می دانم برکه حذف کجاست.
هر کجا هستم باشم،
تربا،نقلیه،دانشکده از آن من است.
چه اهمیت دارد،
گاه می روید خار بی نظمی ها
رختها را بکنیم ،
پی ورزش برویم،

مرد بلا زن ناقلا-شکیبا پشتیبان

توپ در یک قدمی است

و نگوییم که افتادن مفهوم بدی است!
و نخوانیم کتابی که در آن فرمول نیست.
و بدانیم اگر سلف نبود همگی می مردیم.

و بدانیم اگر جزوه استاد نبود همه می افتادیم!

و بدانیم اگر نقلیه نبود همگی می مانیم
و نترسیم از حذف و بدانیم اگر حذف نبود می ماندیم.
و نپرسیم کجاییم و چه کاری داریم
و نپرسیم که در قیمه چرا گوشت نیست
و اگر هست چرا یخ زده است.
بد نگوییم به استاد اگر نمره تک آوردیم.
کار ما نیست شناسایی مسئول غذا،
کار ما شاید این است که در حسرت یک صندلی می مانیم.

شعر: روزگارم خوش نیست.

شاعر: سهراب سپهری

=====

اپیزود دوم.

گلی (عروس گلناز)

لیلا.

روز. داخلی. خانه.

=====

صدای در آمد و صدای گلی که گفت:

- کسی خونه نیست؟
- واستا. واستا. اومدم.
- لیلا در را باز کرد و دختر تا لیلا را دید با شادی گفت:
- سلام مامان جون.
- سلام عروس گلم. بیا تو بغلم.
- و بعد هم را در آغوش گرفتند و از هم جدا شدند که گلی گفت:
- وای مامان جون دلم براتون تنگ شده.
- آخ من فدای عروس گلم بشم. من بیشتر گلی جانم. بیا بریم تو دختر گلم.
- باشه.
- و با هم به داخل خانه فتند و روی ایوان نشستند که گلی گفت:
- خب مامان جون من نبودم چی کارها کردی؟
- هیچی والا. گرد و خاک جمع کردیم.
- عه! این چه حرفیه؟ از امروز خودم برات کار می کنم.
- تو خودت هم کار و زندگی داری گلکم.
- نه مادر جون کار من زیاد نیست.
- بالاخره هست.
- می دونم. ولی دوست دارم بهتون کمک کنم.
- قربون عروس گلم برم. صبر کن برم برات چای لبسوز دیشلمه بیارم.
- نه مامان جونم نمی خواد. فقط اومدم بهت سر بزمن برم.
- این حرفا چیه عروس گلم؟ الان برات چای میارم.
- باشه.

لیلا رفت و بعد اندکی با سینی چای آمد و کنار گلناز نشست و گفت:

- اینم چای برای دختر گلم.
- دستت درد نکنه ماما جون.
- گلناز بعد از کمی سکوت گفت:
- راستی مامان جون، پدر جون کجاست؟
- گفتمی پدر جون! نوروز رفته برام شالگردن بخره.
- آخی. چرا نگفتمی خودم بدات بخرم؟
- نوروز مگه چلاغه؟

- عه. مامان جون گناه داره. اینجوری نگو.
- اصلا گناه نداره. وظیفشه.
- بله خب. پسر شما که برا من هیچی نمی خره. حالا من به کنار، وسیله برا خونه هم نمی خره.
- حالا بذار بیاد اینجا حسابش و می رسم.
- نه مامان جون ولش کنین. فیروز که گوشش که به این حرفا بدهکار نیست.
- بخواد رو حرف من حرف بز نساق پاش و خورد می کنم.
- یه مدت توی تاکسی رانی کار می کرد بعد که ماشین خراب شد گذاشت تعمیرگاه. الانم که کار نمی کنه هیچی! از صبح تا لنگه ظهر می خوابه. بعدم که بلند می شه نهار می خوره بعد می ره با دوستاش ولگردی می کنه.
- خاک عالم. بله دیگه همه کارش به این نوروز خیر ندیده رفته. چه قدر به این نوروز گفتم این پسر و مته خودت بار نیار گوش نکرد که نکرد! ولی اشکال نداره حالا بذار فیروز بیاد اینجا ...
- نه مامان جون اشکال نداره. گناه داره. هرچی باشه شوهرمه.
- نه دخترم به این مردها رو نشون بدی شلوارشون دوتا می شه.
- نه مامان جون فیروز اهل این چیزا نیست.
- می دونم. ولی اگه بهش رو نشون بدی پر رو می شه.
- خب اینم حرفیه. حق با شماست.
- صد در صد.
- شما هم که حق به جانب!
- با صدا خوردن در حرف شان قطع شد.

شعر متن:

قایقی ساخته ام...
جنسش از راز و نیاز.
بادبانش از صبر،
دکلش از ایمان
در شبی مهتابی.
سفری دور و دراز،
می کنم از لب دریا آغاز
دل به امواج بلا خواهم داد...
اگر هم ساز مخالف زند و...
لاد به همراهی طوفان خواهد.

مرد بلا زن ناقلا-شکیبا پشتیبان

که مرا منصرف از راه کند.
راه بیراهه کند،
مضطر و درمانده کند ،
باکی نیست ...
من به همراه دعایی دارم
و به دل قطب نمایی دارم
و اگر در طی راه
به عنادی شکند
زورق امید مرا گردایی
باز اندوهی نیست ...
بازوانی دارم
می زنم آب و...
شنا می کنم و می دانم
که « خدایی » دارم
که اگر خسته شدم دستم گیرد بی شک
و به ساحل برساند به یقین ...

=====

گلی دوباره لب گشود و گفت:
- پدر جون اومد.
لیلا هم گفت:
- شالگردن منم اومد.
نوروز نزدیک شد.

=====

اپیزود سوم:

شخصیت‌ها:

گلناز (گلی)

لیلا

نوروز.

=====

نوروز نزدیک عروسی رفت و گفت:

- به به، سلام به عروس گلم.

- سلام پدر جون خوبی؟

- از احوال پرسید هات بد نیستم. فیروز کو دخترم؟

- پی بدبختی هاش.

- وا؟

- واو و الف.

- ناقلا.

- اوهوم.

لیلا با شادی گفت:

- شالگردن خوشگلم کو؟

نوروز که یک دست به پشتش بود و با دست دیگرش عصا داشت رو به زنش گفت:

- کدوم شالگردن؟

لیلا هم با ژستی متفکر گفت:

- اون همه پول از من گرفتی بعد می گی کدوم شالگردن؟!

مرد با خوشحالی گفت:

- شالگردن چیه! یه چیز بهتر گرفتم.

لیلا با شادی گفت:

- چی؟

نوروز دست خود را از پشت رو کرد و گفت:

- قیلون.

لیلا که حالا عصبی شده بود پرخاشگر گفت:

- عه وا ... خدا مرگم بده. این چیه تو خریدی؟

نوروز قیلون را روی ایوان می گذارد و می گوید:

- قیلون!

لیلا با اخم هایی در هم گفت:

- می دونم قیلونه، مگه قرار نبود برام شالگردن بخری!

نوروز ابرویی بالا انداخت و گفت:

- شالگردن چیه! قیلون و عشق است.

لیلا قیافه ای گرفت و عصبی گفت:

- نوروز تا نزدم اینجالت و پارت نکردم ببر پیش بده.

- کلی پول برایش رفته، واسه چی پیش بدم؟

- نوروز می زخم دو نصفه ات می کنم ها! ببر پس بده.

- نمی دم.

- داری با اعصابم یورتمه بازی می کنی ها. ببر ببینم.

- بابا زن گیرنده آه.

و بعد رو به عروسش گفت:

- عروس گلم؟ تو بگو، قیلون کجاش ایراد داره؟!

گلی که استکان در دست داشت کمی آن را چرخاند و گفت:

- پدر جون قیلون از سیگار هم بدتره. سرطان زاست.

- اوهوک. تو هم که شدی لیلا!

- خب حق داره دیگه.

- تو چایی ات رو بخور.

- باشه.

و بعد کمی دیگر چای نوشید. نوروز رو به لیلا گفت:

- لیلا؟

- ها؟

- لیلا؟

- چیه؟

- لیلا؟

- بنال.

- لیلی من؟

مرد بلا زن ناقلا-شکیبا پشتیبان

لیلا عصبی شد و گفت:

- کوفت. درد. مرض. چی می گی!

کمی مکث کرد و دوباره گفت:

- ای کاش، یه شلاقی داشتیم که همین جا پخش و پلات می کردم.

نوروز چشمانش را مثل شرک مظلوم کرد و گفت:

- یه چیز ازت بخوام عصبانی نمی شی؟

گلی در میان نطق او پرید و گفت:

- پدر جون، یه چیز بگم؟

- تو لال شو.

گلی ناراحت رو به لیلا گفت:

- عه مامان جون ببین چی می گه!

لیلا به آرامی گفت:

- هیچی عزیزم غلط زیادی کرده. تو چایی ات و بخور.

گلی باز دوباره شروع به نوشیدن کرد و نوروز رو به لیلا گفت:

- لیلا پول می خوام.

لیلا ناگهان خشمگین و عصبی شد و گفت:

- چه زری زدی؟

- پول!

- مگه اینکه خوابش و ببینی!

- قرار بود عصبی نشی!

لیلا عصبی تر از قبل گفت:

- اون همه پول و به باد دادی به خاطر یه قیلون!

بعد کمی مکث کرد و گفت:

- این چوب من کو؟

بعد با چشمانش دور و اطراف را دید می زند که نوروز می گوید:

- می خوای چی کار؟

- این چوب من کو؟ کجاست؟

- می خوای چی کار؟

لیلا برای پیچاندنش گفت:

مرد بلا زن ناقلا-شکیبا پشتیبان

- می خوام خونه رو اندازه بگیرم

- الان برات میارم.

نوروز به کنار درخت بلندی رفت و چوب بلندی را برداشت و سمت لیلا رفت، همان لحظه لیلا دمپایی را پوشید و به پایین رفت و چوب را از نوروز گرفت و گفت:

- دستت درد نکنه.

و بعد کمی مکث کرد و گفت:

- خب، این همه پول رو به باد دادی بازم پول می خوای؟

نوروز هل کرده و عقب عقب می رود و می گوید:

- نه، کی پول خواست!

لیلا با چوب جلو جلو رفت و گفت:

- تو همین الان نگفتی پول می خوای؟

- امم. الان دیگه نمی خوام.

و عقب تر رفت و رو به گلی گفت:

- عروس گلم تو یه کاری کن الان یه بلایی به سرم میاره ها!

گلی رو به لیلا گفت:

- اوومم مادر جون، بس کنید دیگه عه! این کارتون درست نیست.

- نه گلی جان. تو فقط بشین و نگاه کن.

- آخه این طوری که کارتون پیش نمی ره

- اگه چایی ات رو خوردی بشین و حرف زن.

گلی رویش را برگرداند و گفت:

- اصلا من دیگه تو کارتون دخالت نمی کنم.

- خوب کاری می کنی آفرین.

نوروز قدمی دیگر عقب رفت و گفت:

- لیلا غلط کردم.

و بعد قیافه اش را دماغ کرد. لیلا که هیچ جوهره راضی نمی شد گفت:

- پول می خواستی دیگه!

- ای بابا. دیگه نمی خوام.

- الان حالیت می کنم پول می خوای یا نه!

و بعد او را با چوب دنبال کرد و مدام در حین دویدن به او ناسزا می گفت و وقتی می دید نوروز قصد ایستادن ندارد. داد زد و گفت:

- بهت می گم وایسا.

نوروز همان طور که می دوید نفس زنان گفت:

- خب اگه وایسم که منو می کشی.

- خب منم همین و می خوام.

و بعد رو به عروسش گفت:

- گلی اون سینی چای و با قیلون ببر آشپزخونه تا من بعد تکلیف اون قیلون رو مشخص کنم.

گلی چشمی گفت و آن ها را به آشپزخانه برد و باز به ایوان برد و دوباره نوروز و لیلا را در حال تعقیب و گریز و دوندگی دید لیلا نفسی گرفت و گفت:

- نوروز وایسا.

- وای نه.

می دود و لیلا هم به دنبالش، بعد از کمی دویدن صدای در می شنود که می ایستد و می گوید:

- وایسا، وایسا.

لیلا می ایستد و می گوید:

- چرا؟

و هر دو در حین نفس گرفتن هستند که نوروز می گوید:

- صدای در میاد.

- دروغ نگو.

- دروغ نمی گم.

- می گم دروغ نمی گم چوپان دروغگو.

نوروز دهان کجی می کند و با تمسخر می گوید:

- اگه من چوپان دروغگوأم پس تو چی هستی؟

لیلا قیافه ای می گیرد و ژست تفکر می گیرد و بعد در هوا بشکنی می زند و می گوید:

- دهقان فداکار.

- هر هر. صبر کن برم در رو باز کنم.

- برو گمشو.

- بی تربیت.

- تویی.

نوروز حرکت می کند و سمت در می رود و بعد می خواهد در را باز کند که لیلا می گوید:
- ایندفعه رو شانس آوردی، وگرنه قرمه قرمهات کرده بودم گوشتت رو هم داده بودم سگ همسایه خورده بود.
و بعد از گفتن این حرف می رود روی ایوان خانه می نشیند و نوروز هم در را باز می کند. در آن حین گلی به لیلا می گوید:
- مادر جون خوبی؟
- آره. بهترم.
و بعد لیلا نفس عمیقی گرفت و گلی گفت:
- خدا رو شکر.

=====

اپیزود چهارم:
همان ها.
نماد داخلی/حیاط-ایوان
فیروز - پسر جوان.
نوروز.
لیلا.
گلی.

=====

شعر متن:

کارگردان دنیا خداست!
مهم نیست نقش ما ثروتمند است یا تنگدست،
سالم است یا بیمار!
مهم این است که محبوب ترین کارگردان عالم نقشی به ما داده!
نباید از سخت بودن نقش گله مند بود، چرا که ...
سخت بودن نقش، نشانه اعتماد کارگردان به شایستگی بازیگر است. ا
میدوارم خوش بدرخشید.

=====

فیروز نزدیک می شود و با خوشحالی می گوید:

- به به. جمع تون جمع، یه گل کمه.

و بعد رو به لیلا می گوید:

- سلام مامان مهمون نمی خوای؟

لیلا قیافه ای می گیرد و در هم به لباس فیروز اشاره می کند و می گوید:

- این چه ریختیه! تو گلی یا اژدر دو سر؟

نوروز می گوید:

- پسر مون تو مسجد بهشت مرده می شوره.

- بس کن نوروز کم مزه بیرون.

- خیلی خب بابا تو هم. با مزه.

- از رو نمی ری که!

- نوچ.

فیروز رو به گلی می گوید:

- تو این جا چی کار می کنی؟

- خودت واسه چی اومدی؟

- اومدم از مادر گلم پول بگیرم برم تا جایی.

- ها! باز فیلت یاد هندستون کرد؟!

- فقط یه سر می رم شهر بر می گردم.

و بعد گلی با ناراحتی رو به لیلا گفت:

- می بینی مادر جون آقا می خواد بره شهر.

لیلا که به او بر خورده بود با تمسخر سر تا پای پسرش را از نظر گذراند و گفت:

- پس تو به خاطر پول اومدی؟ سر زدن بهانه بود؟!

نوروز دست خود را محکم بر سر فیروز می زند و می گوید:

- خاک تو سرت.

- خب چرا می زنی؟

- به خاطر این زدم، چون بی عرضه‌ای. سال دوازده ماه نمیاب. یه بارم که میای پول می خوای.

- خب از شما یاد گرفتم دیگه.
- لیلا "نچ نچی" می کند و رو به نوروز می گوید:
- تحویل بگیر نوروز خان اگه می داشتی من این پسر رو تربیت کنم این طوری نمی شد. من می تونستم این و دکتر مهندس در می آوردم. آخه پرورش قارچ هم شد رشته؟ بابا لنداز دور این کلک ها رو. دیگه قدیمی شده.
- نوروز هم با لودگی گفت:
- اولاً خوب بارش آوردم. دوماً رشته اش خوبه. پر از سود هست. این بی عرضه است دنبال کار نمی ره. سوماً بعداً یه کتک مفصل می زنمش.
- گلی هم گفت:
- فیروز تو پول می خواستی چرا به خودم نگفتی؟
- که پدرت منو بزنه! یه چیز می گی ها!
- نوروز محکم تر بر سرش زد و گفت:
- خاک علی آباد تو سرت.
- فیروز گردن و سرش را ماساژ داد و گفت:
- چرا می زنی؟
- تو از دست احمد هم چوب می خوری؟
- با اجازه بزرگتر ها بله.
- نوروز باز به سرش می زند و می گوید:
- خاک تو سرت.
- دیگه چرا می زنی؟
- یه خورده خجالت بکش بی مخ. مخ هم که نداری. کلوشه. کلوش. کلوش.
- دوباره می زند و می گوید:
- خاک تو سر نخودیت.
- دیگه چرا خب؟
- اینو به خاطر این زدم که با بزرگترت درست صحبت کنی.
- لیلا رو به فیروز گفت:
- تو اگه پول می خوای باید خودت کار کنی.
- گلی هم گفت:
- آره مادرجون، منم هر روز دارم همین و بهش می گم.
- فیروز هم با لودگی زبانی تر کرد و گفت:

- من از شکم مادر به دنیا اومدم که فقط بخورم و بخوابم.

نوروز محکم بر سر فیروز کوبید و گفت:

- خاک تو سرت.

و بعد مکشی کرد و دوباره گفت:

- اصلا خاک تو سر من که پسری مثل تو دارم. بی جنبه.

فیروز با با اخم هایی درهم که ابروانش را به هم آمیخته بود لب گشود:

- خب من چی کار کنم؟

نوروز این بار با شعر گفت:

- برو کار می کن مگو چیست کار؟ که سرمایه جاودانی است کار.

لیلا رو به فیروز می گوید:

- فیروز بیا بشین کارت دارم.

فیروز یک ردیف دندان هایش را با خنده نمایش داد و با نیش باز گفت:

- می خوام پول بدی؟

- آره.

فیروز با اندکی تامل رفت و روی ایوان نشست و گفت:

- دست مادر گلم درد نکنه.

لیلا بلند می شود و به آشپزخانه می رود و کمی آشپزخانه را می گردد تا بتواند چیزی پیدا کند و به حساب پسرش برسد.

هر چه بیشتر می گردد کم تر به نتیجه می رسد. ناگهان وسیله سفت و محکمی از سبد کنار یخچال پیدا می کند آن را بر

می دارد و به بیرون می رود و از پشت محکم به پای فیروز می زند.

- آخ.

- پول می خواستی؟

فیروز فوری از جا می جهد و پای خود را به نرمی ماساژ می دهد و می گوید:

- چرا می زنی؟

لیلا چوب را در حالی در دست خود تکان می دهد با تشر می گوید:

- تو خجالت نمی کشی از من پول می خوام؟

- نه.

- ای بی شعور. منه پیر زن دلم خوشه تو بیای عصای دستم بشی. نگو میای پول بگیری.

- خب پس من چی کار کنم؟

- کار کن خرج زندگی ات رو در بیار.

- من اهل کار نیستم.
- گندش رو در آوردیا. این پدر از خدا بی خبرت که عینه خیالشم نیست.
- من دلم می خواد کار کنم. ولی کار نیست آخه.
- اولاً و غلط می کنی اهل کار نیستی! دوما کار هست. همین الان دست زنت و می گیری و می ری. و بعدم می گردی یه کار آبرومند پیدا می کنی.
- و بعد با صدای بلندی می گوید:
- فهمیدی؟
- آره.
- و بعد رو به گلی گفت:
- عزیزم پاشو بریم.
- باشه.
- قربونت برم.
- گلی سر به زیر که خجالت کشیده بود از ایوان پایین آمد و کفشش را پوشید و کنار فیروز قرار گرفت. سپس رو به لیلا گفت:
- پس مادرجون من فردا میام بهت سر می زنم.
- قربون عروس گلم. عروس فقط یه دونه. اسپند سی و سه دونه.
- و بعد از هم دیگر خداحافظی می کنند و می روند

=====

اپیزود پنجم:

همان ها.

لیلا.

نوروز.

=====

و نوروز هم عزم رفتن می کند که لیلا می گوید:

- تو کجا؟

- خونه شجاع. به تو چه آخه!

- خیلی رو داری.

- خودم می دونم خانوم.

- خب حالا کجا داری می ری؟

- یه سر می رم پیش اسدالله بر می گردم.

- بری که بر نگردی.

و بعد در دل می گوید "ایشالله بر گردی."

نوروز می رود.

یک ساعت بعد.

لیلا روی ایوان نشسته و با دستش با لبه روسری خود بازی می کند و با خود می گوید:

- حالا من موندم هزار دردسر. هی خدا کی بیاد یه خونه مدل بالا تو بالا شهر داشته باشم؟ خدایا یه پولی به من بده. یه عقلی

به نوروز و یه کاری به فیروز.

در همین فکر ها بود که زن همسایه او را صدا می زند و می گوید:

- لبلا خانوم من می رم بازار میای؟

- آره که میام.

- خب پس بیا که بریم.

- بیا کنار در وایسا الان میام. قربونت.

- باشه.

زن همسایه می رود کنار در منتظر می ایستد و لیلا می رود داخل خانه و از داخل کمد چادر سفید گل گلی اش را بر می

دارد و سر می نهد و بعد از خانه خارج می شود. کفشش را می پوشد و با زن همسایه به بازار می رود.

روز است و آسمان ابری است. صدای آواز گنجشگ ها به گوش می رسد. هوا آفتابی است و نور مستقیم خورشید به بام خانه

می خورد.

چند سال بعد:

چند سال گذشت. فیروز با کلی دوندگی توانست در یک آژانس کار پیدا کند و خرج زندگی اش را در آورد.

گلی هم از عشق و ثمره زندگی اش پسری به دنیا آورد و اسمش را محمد گذاشت. و در کنار هم زندگی خوشی را به سرانجام

رساندند. خوشبخت هستند.

نوروز و لیلا هم دو سال پیش به عمر عادی فوت شدند. نوروز در سن ۶۹ سالگی و لیلا در سن ۵۵ سالگی .



غر نزن.

خورده نگیر.

گله نکن.

هر چه داری را شاکر باش.

هر چه نداری را هم شاکر باش.

قطعا خدا نداده هایت را روزی افزون می کند.

خدا حکمت همه ی کارها را می داند.

او حکیمی است که ما را به بهترین راه ها می برد.

و اگر ما به راه بدی راه پیدا کنیم. قطعا با دست خود انجام داده ایم.

زیرا ...

ما خود سرنوشت ساز زندگی خود هستیم.

فقط مرتب به او بگو " ای که مرا خوانده ای راه نشانم بده."

گاهی در طول زندگی به افرادی بر می خوریم که مسیر زندگی مان را تغییر می دهند.

آن ها هم چون آیینه هایی عمل می کنند که گویی حقیقت را در بستر خود دارند.

آنان با شفافیتی که زلالمان می نماید آن چه که ما باید ببینیم را نمایان می کنند. این امکان به واسطه روح بی آرایش آنان

امکان پذیر است.

از قدرت تاثیرگذاری خودت بر زندگی اطرافیانت غافل نباش.

هم چنان که خیلی ها توانستند آیینه ای برایت باشند تو نیز آیینه دیگران شو.

شفاف باش و آرام.

و در این شفافیت آن چنان بدرخش که ...

هیچ چیز نتواند به تو ذره ای خدشه وارد کند.

محکم و استوار.



امیدوارم از این داستان نهایت لذت رو برده باشید. اگر کمی و کاستی در داستان بود شما ببخشید. من چون بیشتر رمان های عاشقانه و پلیسی نوشتم. و نوشتن سبک طنز کمی برام سخت هست. در حقیقت روحیه من طوری هست که قوه ی تخیلی من برای طنز نوشتن خیلی خوب نیست. ولی تا جایی که بتونم سعی می کنم قوه طنزم رو قوی کنم. انشا الله تو نوشته های دیگه براتون جبران می کنم. امروزتون افزون، هر روزتون افزون تر.

با تشکر.

دوست تون دارم گل های من.

=====

شاد کام باشید و بر قرار.

=====

نویسنده: شکیبا پشتیبان " کوه یخ "

داستان کوتاه: مرد بلا، زن ناقلا.

ژانر: طنز

=====

زندگی را آن طور که هستیم ببینم. اینگونه زیبا تر خواهد بود.

پایان.

این رمان رمان اختصاصی سایت و انجمن رمان های عاشقانه میباشد و تمامی حقوق این اثر برای رمانهای عاشقانه محفوظ میباشد .

برای دریافت رمانهای بیشتر به سایت رمان های عاشقانه مراجعه کنید .

www.romankade.com